



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۷	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۷ / ۱۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال					
عنوان ۵	مطلب اول: دلیل بر شرطیت تمکن از تصرف					
عنوان ۶	اقسام روایات ناظر به شرطیت تمکن در تصرف: طایفه سوم					
عنوان ۷	بررسی دو وجه در روایت ابن ادریس از طایفه سوم					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحثمان در شرط «عدم تمکن از مال» بود. گفتیم از شرایط وجوب زکات، تمکن از تصرف بود. پس اگر متمکن نبود، اصلاً وجوب زکات به او تعلق نمی‌گیرد. حتی ما گفتیم: «وجوب اقتضایی»؛ نه اینکه اینجا وجوب به معنای «فعلیت وجوب» باشد. خیر! اصلاً اصل وجوب تعلق نمی‌گیرد. سپس شروع به بررسی روایات باب نمودیم. طوایفی از روایات را مطرح کردیم.

بررسی دو وجه در روایت ابن ادریس از طایفه سوم

طایفه اولی روایاتی بود که درباره عدم تمکن از تصرفی وارد شده است که به سبب «غیبت المال عن صاحبه» است. طایفه دوم روایاتی بود که درباره عدم تمکنی وارد شده که به سبب «غیبت المالك عن ماله» است. به روایات طایفه سوم رسیدیم. گفتیم این دسته مربوط به روایاتی است که درباره عدم تمکن از مالی وارد شده که به سبب غصب غاصب یا سرقت سارق و به طور کلی به سبب ورود مانع قصری و مانع قهری، (اینجا قهر به معنای قصر است) از تمکن مالک خارج شده است. شروع به بررسی روایت مربوطه نمودیم. روایتی که در منابع روایی ما آمده بود، همان روایت ابن ادریس در سرائر بود که محتوای روایت این بود که:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ مَالَ امْرَأَتِهِ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ أَعْلَيْهَا زَكَاةً؟ قَالَ: إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا»^۱.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۵، ح ۵.

بیان شد دو وجه در معنای «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا» آمده است که ما بیان کردیم که با توجه به مشکلاتی که قبول وجه دیگر به همراه خواهد داشت، وجه صحیح آن است که مراد از فقره روایت در رابطه با وجوب زکات بر مانع مال، «العقاب على الذي منعها» است. «فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ» می تواند به این معنا باشد که مال خانمش را قهراً و قصراً گرفته که «فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهِ» برای خانمش محقق شده است؛ یعنی «إِنَّهُ ظَالِمٌ لَهَا وَلَئِنَّهُ غَاصِبٌ لِمَالِهَا». گفتیم نمی توانیم روایت را بر این وجه حمل کنیم چرا که دو اشکال داشت و اشکال مهمش این بود که اگر بر این وجه حمل کنیم، معنایش این است که روایت فقط در رفع حکم تکلیفی وارد شده است و نه در رفع حکم وضعی! «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا» یعنی (فقط) عقاب بر کسی است که منع کرده است؛ اما چرا (باید) حکم تکلیف وضعی برداشته شود؟ پس، تکلیف وضعی برداشته نشده است. وقتی تکلیف وضعی از زن برداشته نشده باشد، معنایش این است که اگر مال به او برگشت و اگر این غصب و سرقت - فرضاً - از او برداشته شد، باید زکات مالش را به لحاظ حولی که قبلاً بر آن گذاشته است بدهد! در حالیکه این حکم با روایات باب کاملاً معارضه دارد. علاوه بر آن که این وجه، موجب قول به فصل می شود. لذا گفتیم وجه دوم به نظر می آید که ارجح باشد که این «أَخَذَ» نه اخذ قصری است؛ بلکه «أَخَذَ مِنْهَا قَرْضاً» و نه قصراً. خوب! شوهر قرض گرفته است و لذا روایت می گوید که چون شوهر مقترض است، اگر بر این مال حول گذشت و مال در اختیار شوهر بود، شوهر باید زکات مال خودش را بدهد و این مال در آن مدتی که این مال قرض گرفته شده است، مال خودش است. «إِنَّمَا هُوَ عَلَى الَّذِي مَنَعَهَا» و «لیس علیها». گفتیم این وجه، اولی است. پس اگر این وجه (مقبول) باشد، دیگر این روایت از مصداق طایفه ثلثه ما خارج می شود و داخل می شود در روایات طایفه رابعه، که بعداً خواهیم گفت. در روایت مربوط به دین و رهن و مالی که به سبب اینکه دین است، یا قرض داده شده است و یا به سبب اینکه رهن داده شده، (تمکن از تصرف وجود ندارد) به دلیل سبب های یادشده، زکات به آن مال تعلق نمی گیرد - که هنوز بحثش را نکردیم - بنابراین روایت با توجه بیان شده، از طایفه سوم خارج می شود.

برای طائفه سوم ما چه روایتی و چه دلیلی داریم؟ ما با این سؤال مواجه می شویم که اگر عدم تمکن از تصرف به سبب غصب غاصب بود یا به سبب سرقت سارق بود، تکلیف چیست؟ با وجود آنکه این عنوان در کلام فقها آمده است، اما در کلام روایات نیامده است؛ نه عنوان غصب آمده مستقیماً و نه عنوان سرقت؛ که اگر مالی مسروق بود، اگر مالی به دلیل غصب مغضوب بود و یا به دلیل سرقت مالک، تمکن از مالش نداشت، تکلیف چیست؟ بنا بر مقداری که ما تا به حال بحث کردیم، ما روایتی که صراحتاً با این عنوان خاص آمده باشد، نداریم. پس به چه دلیل ما بگوییم مال مغضوب هم همین حکم را دارد؟ مال مغضوب و مال مسروق هم مادامی که صاحبش تمکن در تصرف ندارد، این خمس و زکات به آن تعلق نمی گیرد؟ و اگر رفع غصب و رفع سرقت شد و مال به صاحبش برگشت، تازه باید از آن زمانی که مال به او برگشته است، باید شروع کند و این خودش قرینه بر این است که اصل تعلق وجوب زکات، متوقف بر رجوع مال به مالکش است؛ و اینکه در وقتی که مال نزد غاصب است، اصلاً وجوب به او تعلق ندارد؛ نه اینکه تعلق دارد، اما فعلیت نداشته باشد! فرض این است که مال، مالی است که نصاب دارد. اگر بعد از تعلق زکات، یعنی بعد از اینکه مال دستش بوده، نصاب هم داشته و پیش خودش حول هم بر آن گذاشته، بعد غاصب از او گرفته، خوب! این معلوم است که زکات مالش را باید بدهد البته زکات همان سالی که حول مال بر آن گذاشته و در دستش بوده و زکات سال های بعد که مال در دست غاصب بوده است، بر عهده او نیست. نیز زکات آن سالی که حول مال بر او گذشت و مال در دست او بود (قبل از غصب غاصب)

بر عهده اوست. فرض کنید کسی نقدین داشته است، سکه طلا و نقره داشته است و حول هم بر آن گذشته است، اما زکاتش را نداده است، حالا دزد مالش را برده است، در این صورت این زکات بر عهده مالک است و اگر دزد برنگرداند، باز هم باید زکات این مال را باید بدهد ولو اینکه دزد برده باشد.

پرسشگر: ...

معظم له: بله! به هر حال زکات به مالش تعلق گرفته است. حالا اگر قادر نیست و متمکن نبود، خوب! معذور است. مثل سایر مواردی که آدم قدرت بر انجام تکلیف ندارد؛ معذور است. یعنی حکم عقاب بر او نیست و حکم الهی عقاب به او تعلق نمی‌گیرد. و الا حین تمکن باید بپردازد. پس دلیل ما برای این موارد، یعنی مواردی که مال مغضوب است یا مسروق است، یعنی عدم تمکن از تصرف در مال به سبب سرقت یا غصب حاصل شده است، دلیلی که می‌توان به آن استناد کرد، همان روایات طایفه اولی است که در رابطه با مالی که «غاب عن صاحبه و غاب عن مالک»، روایات متعددی داشتیم که اگر مال غائب شد، دیگر بر آن مال زکات واجب نیست و اگر مال به صاحبش برگشت، حولش را از زمان برگشت آن، باید حساب کند. خوب! این «غاب عن صاحبه» شامل غیبت به سبب سرقت هم می‌شود، شامل غیبت به سبب غصب هم می‌شود. مثلاً فرض کنید که یکی از روایات همان طایفه اولی یعنی صحیحہ عبدالله بن سنان بود:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«لَا صَدَقَةَ عَلَى الذَّيْنِ وَلَا عَلَى الْمَالِ الْغَائِبِ عَنْكَ حَتَّى يَقَعَ فِي يَدَيْكَ»^۱.

از مصادیق مالی که «غاب عنک»، مال مغضوب است. درست است که این غیبت، غیبت تکوینی به آن معنا نیست. غیبت به سبب تسلط سارق و غاصب است ولو اینکه غاصب در شهر خودش باشد، و لو در همان شهر باشد، و لو غاصب همسایه اش باشد. باز هم گفته می‌شود که غائب است؛ چون تمکن از تصرف نیست، به حکم غیبت است. «غاب عنک»، عرفاً شامل این مورد می‌شود. مخصوصاً در این روایت دیگری که حالا در روایت دوم قرینه وجود دارد که مراد از این غیبت، غیبتی است قدرت بر تصرف را منتفی می‌کند، نه مطلق غیبت. در روایت دیگر که صحیحہ زرارة است:

يُاسَنَادُهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَخِيهِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكِيرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

«أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ قَالَ: فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَإِذَا خَرَجَ زَكَاةُ لِعَامٍ وَاحِدٍ فَإِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ»^۲.

شاهد ما اینجاست. در ادامه می‌فرماید: «فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ» گفتیم «یخرج» یعنی «يعود الى صاحبه و يخرج عن الغيبة». بعد در ادامه می‌فرماید: «فَإِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ» که باز این مفهوم دارد که «فإن لم يقدر على أخذه، فليس عليه الزكاة».

۱. همان؛ ح ۶.

۲. همان؛ ح ۷.

به هر حال، این مؤید این معناست که این غیبتی که در روایت، موضوع رفع وجوب زکات قرار گرفته است، مطلق غیبت المال نیست؛ بلکه غیبتی است که «لا یقدر علی أخذہ» باشد. یعنی نکته غیبت، عدم قدرت بر أخذ است. غیبت مالی که عند الغاصب است و غیبت مالی که عند السارق است، همین غیبتی است که «لا یقدر علیہ»، این «لا یقدر علی أخذہ» در اینجا مشعر به علیت است؛ بلکه ظهور در علیت دارد؛ یعنی چیزی بیشتر از إشعار. وقتی می گوید: «قَالَ فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ» بعد هم در جواب، حضرت می فرماید «فَإِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ» خوب این «یدعه متعمداً» یعنی غیبت به این معنا هست که هنوز مال، دست آن غاصب یا سارق است؛ اما «یدعه متعمداً وهو یقدر علی أخذہ» این «وهو یقدر علی أخذہ» معلوم می شود ملاک عدم وجوب زکات است و قرینه بر این است که ملاک انتفاء وجوب زکات از مالی که از مالکش غایب است، عدم قدرت بر أخذ است؛ نه غیبت مکانی و غیبت زمانی و از این طور غیبت ها. بلکه مراد آن غیبتی است که سلب قدرت از اخذ مال و سلب قدرت از تصرف در مال می کند. بنابراین مالی که نزد سارق است، چنین ویژگی دارد که «لا یقدر علی أخذہ». این عنوان در اینجا تحقق یافته است. بنابراین این روایت شامل مال مسروق و شامل مال مغضوب می شود. و در نتیجه ما می توانیم برای استدلال بر عدم وجوب زکات بر مال مسروق و مال مغضوب، به این دسته از روایات تمسک کنیم. همینطور طایفه اولی. منتها با این نکته که در طایفه اولی که در مورد مالی متعرض می شود که «غاب عن مالک» بود، نکته اش این است که «لا یقدر علی أخذہ». این ملاک غیبت است نه مطلق غیبت. لذا در ذیل می آید که اگر می تواند مالش را بگیرد، با وجود آنکه مال در دست غاصب است، اما می توانسته بگیرد و نگرفته است، اینجا در حکم این است که مال در دستش است؛ لذا زکات به آن تعلق می گیرد. پس از این بحث هم فارغ شدیم و معلوم شد که عنوان مسروق و مال مغضوب هم - اگر غصب و سرقت به شکلی باشد که تمکن تصرف را از مالک مال سلب کند - موجب رفع وجوب زکات یا عدم تعلق وجوب زکات می شود.

در اینجا یکی دو تا فرع داریم که باید متعرض بشویم.

فرع اول: از آنچه گفتیم حکم فرع اول باین می شود. فرع اول این است که حالا اگر این شخص متمکن از تصرف شد؛ مال مسروق بود یا مال مغضوب بود. مثلاً نقدینی داشت که غصب شده بود، یا به سرقت رفته بود، مثلاً نیروی انتظامی مال را پیدا کرده و برگردانده است یا خود سارق، خود غاصب، مال را پس داد. اگر بخشی از این حول بر مال گذشته و بخشی نگذشته است، یعنی شش ماه مانده تا حول تمام شود، تازه این سکه ها را خریده بود. همان اولی که خریده بود، سارق برد. شش ماه هم پیش سارق ماند، بعد برگشت داده است، حالا آیا این شش ماهی که گذشته است، جزء حول حساب می شود؟ یعنی اگر شش ماه دیگر بر این مال گذشت و دست خود مالک بود، باید زکاتش را بدهد؟ می گوییم نه! این شش ماهی که مال دست صاحبش نبوده است، این جزء حول نیست؛ چون روایاتی را قبلاً خواندیم که صراحت داشتند که باید حول در حالی بر مال بگذرد که «المال فی ید» باشد. همچنین اگر تمام الحول نزد سارق باشد، یک سال بر این مال گذشت و این مال نزد غاصب بود یا این مال نزد سارق بود، حول بر آن گذشته است؛ حالا بعد از حول آمد و این مال به دست صاحبش افتاد. آن حولی که بر او گذشته، حساب نمی شود. حول را باید از زمانی شروع کند که مال به دست او رسیده است که البته روایاتی که قبلاً متعرض شدیم، اشاره به این مطلب دارد. مثلاً فرض کنید که همان روایتی که از صحیح زراره خواندیم: «أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ قَالَ: فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَإِذَا خَرَجَ زَكَاةُ لِعَامٍ

وَاحِدٍ گفتیم این عام واحد یعنی یک سال بعد از خروج مال است؛ چون می فرماید «فَإِذَا خَرَجَ زَكَاةً لِّعَامٍ وَاحِدٍ» یعنی «لعام بعد الخروج» به دلیل روایات دیگری که در این مطلب صریح ترند که آغاز حول بعد از بازگشت مال به دست مالکش خواهد بود. مثل موثقه اسحاق بن عمار که قبلاً بحث کردیم که در مورد رجل غائبی بود که سؤال می شود که «فعلى ماله زكاة؟» حضرت در جواب می فرماید: «قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ» گرچه این روایت در مالی است که خود مالک از مال غایب شده اما احتمال فرق نمی دهیم بین اینکه مالک از مالش غایب شده باشد یا خود مال از مالکش غایب شده باشد. روایات دیگر هم همینطور است. بنابراین آن حولی که بر مال گذشته است و مال در دست غاصب بوده، چه تمام الحول باشد یا بعض الحول، این به حساب نمی آید. حول را باید از وقتی شروع بکند که مال به او برگشته باشد. این از فرع اول.

فرع دوم: حالا اگر این شخص تمکن از استرجاع داشت، حکم چیست؟ مال را غاصب برده است، ولی این شخص قادر است که مال را از غاصب بگیرد. حالا یا چون قدرت دارد، قدرت سیاسی دارد، قدرت اقتصادی دارد یا هر قدرتی، می تواند به سادگی مال را برگرداند. ذیل روایتی که خواندیم، یعنی صحیحۀ زرارۀ، فرمود: «إِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ» اگر قدرت بر أخذ هست، دیگر اینجا مانع از تعلق وجوب زکات نمی شود؛ بلکه اگر چند سال هم بر آن بگذرد، باید زکات همه آن سال ها را بدهد. حالا اگر این قدرت بر تصرف دارد؛ یعنی قدرت بر تخلص مال خودش یا تخلص مال خودش را از دست غاصب دارد، اینجا دیگر حکم عدم وجوب زکات بر او بار نمی شود؛ اما اینجا نکته دیگری از همین فرع دوم داریم. نکته یا فرع دیگر از همین فرع دوم این است که شخص تمکن دارد؛ اما این تمکن همراه با کُلفت است. می تواند مالش را پس بگیرد؛ اما با دعا و جنگ. می تواند دادگستری شکایت کند. باید از آبرو مایه بگذرد اصلاً. باید مثلاً از این کمک بگیرد، از او کمک بگیرد، این را واسطه قرار بدهد، آن را واسطه قرار بدهد و از آبرویش مایه بگذارد، لازم هم نیست، پول هزینه کند، بلکه باید به کسی التماس کند یا حتی به خود غاصب التماس کند که در این صورت اگر بخواهد التماس کند، آبروی او زیر سؤال می رود. خلاصه کلفتی دارد؛ چه کلفت مالی، چه کلفت عرضی، یا کلفت نفسی. ممکن است در صورت درگیری با غاصب حتی جانش به خطر بیفتد. خلاصه اگر کلفت، کلفت نفسی، عرضی یا مالی بود با اینکه تمکن از تصرف هست اما با کلفت، این مصداق عدم تمکن است. مکلف نیست که خودش را به آب و آتش بزند که حتماً مالش را از دست غاصب در بیاورد تا بتواند زکاتش را بدهد. حتی اگر کلفت مالی داشته باشد و باید پول خرج کند و به دادگستری برود و وکیل بگیرد و از این حرفها. به نظر ما این کلفت است و مصداق عدم تمکن از تصرف است. بله! اگر این کلفت، کلفت عرضی یا نفسی باشد و به میزان کم هم که باشد، مصداق عدم تمکن است. اما اگر کلفت مالی باشد، به میزان ناچیز، به طوری که در نزد عرف این کلفت «لا یعدّ کلفتاً» اصلاً، مثلاً اگر پنجاه هزار تومان به کسی بدهد، می تواند مالش را برگرداند، به نظر ما این کلفت مالی خیلی مختصری است که «لا یعدّ عرفاً کلفتاً». این مورد را نمی شود گفت که صدق عدم تمکن از تصرف است؛ بلکه «یصدق علیه أنه متمکن». چون این کلفت مالی، «کُلفه لا یعدّ به لدی العقلاء»! خوب دقت کنید! اگر کلفت نفسی و کلفت عرضی هر میزان که باشد «یعدّ به لدی العقلاء». اما کلفت های مالی نه، بعضی کلفت های مالی هستند که «کُلفه لا یعدّ به لدی العقلاء»! هزینه هایی است که این هزینه، هزینه کمی است؛ چیزی نیست که عرف بگوید که این کار هزینه دارد، اگر بخواهی مالت را پس بگیری. مثلاً فرض کنید لازمه پس گرفتن این است که هزینه سفر به تهران را بدهی یا پول بنزین از اینجا تا تهران یا

پول بلیط تا تهران را بدهی. مالش در تهران است و می تواند چنین کاری انجام دهد. بله! یک وقت آن قدر راهش دور است که واقعاً اگر بخواهد به آنجا برود یک کلفت و مال سنگینی متحمل می شود. این قطعاً عدم تمکن از تصرف صدق می کند. اما نه، مثلاً مسافتی است که مردم به طور عادی در این مسافت آمد و شد دارند و کلفت در نظر عرف به حساب نمی آید. اگر چنین بود این صدق تمکن از تصرف می کند و این کلفت، مانع از تعلق وجوب زکات نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين